



گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو؟

سه شنبه ۱۳ تا جمعه ۱۶ سپتامبر

پیشدرآمد: امان از غلطهای چاپی که امان مرا می برد. خدا را شکر که فرزاندانی از تیره استادام و فراتر، حضرت خدایگانی دکتر مهدوی دامغانی به جریمه کردن بنده - مکیدن نقطه‌های غلط افتاده - بسنده می کنند. باری از همین مقوله بود تبدیل شدن «پس از مرحوم عبدالاعلی سبزواری، جانشینش آقای سیستانی» در شماره گذشته به «پسر سبزواری و جانشینش سیستانی» و ظهور چند حرف لاتین در کنار نقل اقوالی از مرجع اعلائی تشیع. یادم هست زنده یاد اسماعیل پوروالی که هنوز هم مرگش را نپذیرفته‌ام با آنکه بر پیشانی سردش در تابوت بوسه زدم، آن روزهایی که «بامشاد» را منتشر می کرد در پاسخ شاعری به نام «حسن پورکاظم» که اعتراض کرده بود چرا در ذیل شعرش به جای حسن، حسین پورکاظم آمده است، نوشته بود، «دوست گرمای با پوزش از «یای» اضافه‌ای که نصیب شما شد، زیاد هم ناراحت نباشید که با غور در احوال تاریخ اگر بنده سردبیر دستم در روزگار یزید و ابن سعد به عرب و عجمی بند بود حسن را به جای حسین به کربلا می فرستادم چون حاصل کار به صلح می کشید و اینهمه قرن تو عزادار شهیدان کربلا نبودی...»

به هر حال غلطهای چاپی را باید دید و حرص خورد و امیدوار بود خواننده فهمیم خود آنها را تصحیح کند و یا به قول شاعر «نقطه هر جا غلط افتاد مکیدن دارد». حالا اگر به جای نقطه «پسر آقای...» جای «پس از آقای...» نشسته باشد، بنده یکی که اهل مکیدن این غلط نیستم حالا اگر حکایت دختر آقا در میان بود می شد از باب استصواب دستی بر سر غلط چاپی کشید.

۱ - استادی به تذکر فرمود، در جزئیات پاسخهای آیت الله سیستانی به استفتائات خبرگزاری فارس پیرامون ولایت فقیه به دقت تأمل کردم، و به هیچ روی عبارتی ندیدم که گویای تأیید حضرت سیستانی از ولایت فقیه باشد. ایشان اجماع مسلمین را جهت مشروعیت یافتن اولوالأمر ضروری می دانند چه زمانی عامه مسلمین سید علی بن جواد تبریزی ملقب به خامنه‌ای را تأیید کرده‌اند که ولایت او مشروع باشد؟

من ضمن تجدید احترام و ارادت به این استاد یادآور می شوم که این چند وجهی سخن گفتن علما گرفتاری و مشکلات بسیاری برای ما به خصوص در طول سالهای اخیر ایجاد کرده است. آقایان هر بار در زمینه حساسی نظر می دهند چنان می گویند که نه در بسوزد و نه دیوار نه سیخ و نه کباب. این بار اما ماجرا آنقدر اهمیت دارد که نمی توان به تذکر ساده بسنده کرد. آقای سیستانی در چنان جایگاه و مرتبه‌ای قرار دارد که حرف دوپهلوی او پذیرفته نیست. خیلی صریح و روشن از ایشان انتظار می رود با انتشار یک بیانیه کوتاه اعلام کند، ولایت نامبارکه فقیه مورد تأیید ما نیست و هیچ کلامی تا کنون در جهت حمایت از سیدعلی آقا خامنه‌ای از حقیر صادر نشده است. به این شکل خیال دوستداران و مقلدان ایشان آسوده می شد و برای عامه مسلمین آشکار می شد مرجع اعلائی شیعه تحت تأثیر آقا زاده و دامادهای مکرم نیست و در مسائلی که پای دین و اعتبار مذهب در میان است حاضر به هیچ گذشت و مسامحه‌ای نیست. و در نهایت این نکته را نیز گفته باشم که معمولاً علمای کبار که ظاهراً رئیس المله هستند و حکمشان را از جابلقای شرق تا ینگه دنیا هنوز هم در قرن بیست و یکم و عصر تسخیر فضا و شبیه‌سازی خلاق، می خوانند و به چهار کلمه «بجوز و لایجوز و الله اعلم» آقایان دلبسته‌اند، از تربیت فرزندان خویش و جلوگیری از تصرفات دامادها عاجزند. من خود شاهد بودم نواده یکی از بزرگترین علمای تهران هر بار برای دستبوسی خدمت جد معظم می رفت از زیر تشکچه ایشان چند هزار تومانی کش می رفت و در خدمت دوستان از جمله بنده این هزار تومانی ها خرج آئینه می شد. از جمله موارد استثنا در این قاعده باید به مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه قم اشاره کرد که آقا زاده‌گانش از اوتاد علم و فضیلت بودند (مرحومان حاج آقا مرتضی و دکتر مهدی حائری یزدی. نوه دختری حاج آقا مرتضی حائری همین حسین آقای خمینی خودمان است که علیه ولایت فقیه که نیای پدریش مؤسس آن بود به پا خاسته است). داماد حاج شیخ عبدالکریم نیز که لقب داماد هم داشت والدماجد فضلالی ارجمند مهدی و مصطفی محقق داماد رئیس سابق سازمان بازرسی بود.

حسن آقای شریعتمداری نیز آقا زاده بود اما ذره‌ای از خصایص آقا زاده‌های دیگر را نداشت. خوب درس خواند، و در سیاست نیز هم چون پدر همه گاه جانب اعتدال را تا امروز حفظ کرده است و در عین حال پاکدامن و منزله باقی مانده است. کاشانی را آقا زاده‌هایش به زمین زدند. و

مرحوم حاج میرزا عبدالله مسیح تهرانی معروف به چهلستونی فرزندی داشت که یکی مرحوم حسن سعید شد و با سعادت از دنیا رفت و یکی هم مرحوم آل آقا بود که در درویشی و در خویشی علی‌رغم داشتن اهل و عیال ره به سرای باقی کشید. از فرزندان مرحوم بهبهانی نیز یک آقا جعفر سر برداشت و ره به سیاست زد اما خیلی زود از چشم سلطان افتاد و این آخریها امید به سلطان فقیه داشت که او هم به جنبش بی‌اعتنائی کرد. هم اکنون شما به علمای اعلام کشورمان نگاه کنید. فرزند آقای مکارم بزرگترین مافیای شکر را اداره می‌کند و آقازاده‌های آقای قفقازی (قاضی لنکرانی) در کار تجارت لاستیک و روغن موتور هستند. پسر آقای خزعلی در آمریکا به گدائی گریز کرده است و دستشویی‌های تلویزیون فضائی «هما» را می‌شوید و آقازاده آقای جنتی پس از چهار سال تجارت و دزدی در کویت حالا در تهران واسطه‌گری می‌کند (البته در معاملات)... بله آقایان مدعی راهنمائی و ارشاد بشریت هستند آن وقت در جلوگیری از فساد و شرارت آقازاده‌های خود عاجزند. وضع دامادها از این هم بدتر است. بیچاره مرحوم مطهری که حقا انسان آزاده و پاکی بود نه از پسر شانس آورد که علی‌آقا امروز کیف کش حزب الله است و ثنوریسین خشونت و دامادش علی لاریجانی، بعد از عمری صدارت بر رادیو تلویزیون حالا بیبای احمدی‌نژاد شده است.

احمدی‌نژاد در نیویورک

سرانجام اسمال به نیویورک وارد شد. من یک‌هفته در شبکه رادیوی تصویری یاران به لاریجانی و متکی و دکتر ظریف توصیه کردم این بابا را ببرید و دو دست لباس و چند تابلو و پیراهن بخرید تا با آن قیافه فلاکت بار در برابر جهانیان ظاهر نشود. کت و شلوار را برایش خریدند البته دو سایز بزرگتر، مثل بچه‌هایی که به بهانه قد کشیدن همیشه لباس بزرگتر از اندامشان بر تن داشتند. پیراهن هم خریدند اما یقه‌اش را طرف باز گذاشته بود. انگار کسی نبود به او بگوید جناب حداقل پیراهنی شبیه به آنچه جواد ظریف و منوچهر متکی پوشیده‌اند بر تن کن! چه می‌شود کرد وقتی شما انسانی را از دروازه غار گمنامی و بی‌مایگی بر می‌دارید و منصب صدارت می‌بخشید و طرف هم آدم بی‌استعداد و ناقابل است که نمی‌تواند حکایت فرزند کربلائی قربان آشپز یعنی میرزا تقی خان و یا پسر میرزا ابراهیم آبدارباشی خاصه یعنی امین‌السلطان اعظم را نصب‌العین قرار دهد و بکوشد با کسب دانش و معرفت و پیروی از بزرگانی که پیش از او در جایگاه رفیع دولتمردی قرار گرفته‌اند، استعداد جبل‌الاشکار کند. محمود احمدی‌نژاد، بلیط بخت آزمائی را برده است اما شبیه آن هموطن خراسانی است که وقتی جایزه بزرگ نصیبش شد، همه کهنه لباسهای خود را در حیاط آتش زد و بعد تازه متوجه شد که بلیط برنده‌اش نیز در جیب یکی از همان لباسها بوده است.

این بابا نیز از حول هلیم سازمان ملل و سرکشیدن در جمع بزرگان با سر در دیگ هلیم افتاد. لابد شما نیز دیدارش را با کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل مشاهده کرده‌اید. درست مثل زمانی که وارد حسینیه جماران می‌شود و دست چپ به روی سینه به ارباب فقیه تعظیم می‌کند، در برابر عنان دولا شد و اگر به او نگفته بودند لابد دست دبیرکل سازمان ملل را هم می‌بوسید.

خاتمی رفت و دلخوری‌ها و غضب بسیار در دلها به جا گذاشت اما من خود در سازمان ملل شاهد رفتار و سخنان او بودم و حقا باید بگویم منش و رفتار و گفتار خاتمی مایه سرشکستگی نبود. همان سخنانی که در دیدار با ایرانیان در نخستین دیدارش از نیویورک خطاب به دکتر فرهنگ مهر گفت و در دومین سفرش که من نیز در سازمان ملل بودم به چشم دیدم مقامات آمریکائی از جمله بیل کلینتون و مادان اولبرایت چه حرمتی برای او قائل شدند... متأسفانه خاتمی با رسیدن اخطار ولی فقیه از طریق کمال خرازی نه در ناهار کوفی عنان حاضر شد، نه با کلینتون دست داد و نه در عکس یادگاری با سران جهان حضور یافت. اما نوحه خوان ولی فقیه احمدی‌نژاد هم در صف عقبی پشت سر جورج بوش عکس انداخت و هم دربدر در ناهار کوفی عنان به این در و آن در می‌زد که با بزرگان جهان دست دهد. رؤسای جمهوری بوریکنافاسو و ولتای علیا و جزائر قمر البته با حضرتش مصافحه کردند. از ابتدا تا انتهای حضور احمدی‌نژاد در سازمان ملل اسباب سرشکستگی و خجالت بود. درود بر همه ایرانیانی که در برابر سازمان ملل به جهانیان اعلام کردند این آقا نماینده و رئیس جمهوری ما نیست.

چهار بلوک آنسو تر دکتر منوچهر گنجی شماری از گروه‌گانه‌ها از جمله «بری روزن» وابسته سابق مطبوعاتی آمریکا در تهران که ۴۴۴ روز گروه‌گان گرفته شد را در کنار نماینده حزب دمکرات کردستان گرد آورده بود تا در باب سوابق مداح خاصه ولی فقیه سخن گویند. روزن یک آمریکائی عاشق ایران بود که من به علت دوستی با او و این که در گزارشی با اشاره به روی جلد امید ایران نوشته بود امید ایران که شبیه مجله تایم است در شماره این هفته خود سخت به خمینی و دار و دسته‌اش کنایه زده بود و از بختیار به نیکی یاد کرده بود و... از سوی آقای عباس عبدی و حضرت اصغرزاده و شرکاء متهم به جاسوسی آمریکا شدم. اما روزی که اصغرزاده و عبدی گرفتار شدند از هیچ کوششی برای رها شدن آنها دریغ نکردم. باری رژیم نگران تظاهرات و کار دکتر گنجی بود. منبعی که در این سالها اطلاعات مهمی به من رسانده است می‌گفت بار دیگر نامهایی در تهران مطرح شده است که رژیم خواستار تصفیه آنهاست و منوچهر گنجی نیز با تلاشهای تازه‌اش، به این نامها اضافه شده است.

سخنرانیهای احمدی‌نژاد در سازمان ملل که با آرزوی ظهور حضرت آغاز شد، عین انشاهائی بود که در مدرسه فرمول وار می‌نوشتیم البته واضح و مبرهن است که اسلام ناب در پرتو رهبریهای داهیانه سید الانام قائد معظم، حق دارد تکنولوژی هسته‌ای داشته باشد و من آنم که رستم بود پهلوان.

اجازه دهید همینجا گلایه‌ای کنم از دکتر امیر احمدی که روز یکشنبه سخنانش را با نازی بیگلری گزارشگر صدای آمریکا در نیویورک در برنامه خبرها و نظرهای انوشیروان کنگرلو شنیدم. البته پس از او در همین برنامه پاسخ وی را دادم اما اشاره‌ای در اینجا لازم است که من در درجه اول انتظار نداشتم امیراحمدی به دیدار احمدی نژاد برود و بعد هم با شنیدن چهار کلمه او، از ناسیونالیست بودن و سادگی و صداقت او یاد کند. کدام ناسیونالیسم؟ آیا این را باید از سخنانش در سازمان ملل فهمید و یا از شهیدنمائی‌هایش در جلسه خصوصی با ایرانیان دست چین شده نیویورک. دکتر امیراحمدی در کدامیک از اطوار و احوال اهل ولایت فقیه اثری از ایران دوستی و عشق به تاریخ و فرهنگ ایرانی دیده است که حالا خاصه مداح ولی فقیه را ناسیونالیست می‌خواند؟ البته سخن ایشان مبنی بر اینکه احمدی نژاد یک پوپولیست است تا حدودی با واقعیت انطباق دارد اما کدامیک از پوپولیستها برای ملت‌هایشان سعادت و خوشبختی آورده‌اند که این یکی با سابقه آدمکشی و جنایت مصدر خیر شود؟ دکتر امیراحمدی می‌گفت لاریجانی تاکید داشت که پرونده اتمی مثل ملی شدن صنعت نفت یک قضیه ملی است و باید ایرانیان با هر اندیشه‌ای جانب جمهوری اسلامی را در نزاع با جهانیان بگیرند... البته رژیم دیرگاهی است با تبلیغات گسترده می‌کوشد مردم را به دنبال خود بکشاند و از بلندپروازیها و طرحهای خطرناک اتمی اش یک طرح ملی بسازد.

برنامه اتمی رژیم، طرح ملی شدن نفت نیست. سیدعلی خامنه‌ای و محمود احمدی نژاد نیز محمدرضا شاه و دکتر مصدق نیستند. علی لاریجانی هم دکتر صدیقی نیست. جارو کش کوچه او هم نیست. این جانوران ضد ایرانی را که یکی در کوچه پس کوچه‌های کاظمین لیس پس لیس بازی می‌کرد و آن دگری در بیابانهای گرمسار به دنبال کفچه مار بود ناسیونالیست خواندن و تلاش آنها را برای ساختن بمب اتمی با تلاشهای مردانی چون دکتر محمد مصدق و مکی و حسینی و صالح برابر دانستن شرط انصاف نیست. اینها دشمن ایران و عظمت و تاریخ ایران هستند. آنها اما «ایران» با ذره ذره خونشان در پیوند بود. دکتر امیراحمدی به عنوان رئیس تشکیلاتی که می‌خواهد بین جمهوری ولایت فقیه و ایالات متحده رابطه برقرار کند می‌تواند در جلسه دیدار با قاتل دکتر قاسملو حاضر شود اما از او که دل در گرو عشق وطن دارد (حداقل من اینطور حس می‌کنم) انتظار می‌رفت که بلند شود و به احمدی نژاد بگوید؛ آقای رئیس جمهوری ولایت فقیه حداقل برای حفظ آبروی رژیمی که شما را از میان کارگزارانش به نوکری ویژه نماینده امام زمان برگزیده هم شده اینهمه حرفهای بی‌اساس و پایه نگوئید و به یاد داشته باشید مستعلمان شما، اعضای دسته سینی زنی سه راه در خونگاه نیستند که برایشان از ظهور امام زمان بگوئی.

شنبه ۱۷ تا دوشنبه ۱۹ سپتامبر

برنده خوشخوان کردستان

۱ - مرضیه رزازی بانوی آواز کردستان درگذشت. آنهم دور از خانه پدری در غربت و زیر تیغ جراحان... صدای او مثل کوههای کردستان مثل دریاچه زریوان، پر از درد و در عین حال امید بود. وقتی او را می‌شنیدم، چشم می‌بستم و در برابر می‌دیدم که قاضی و ملا و قاسملو با همه رشید و دکتر صادق و عبدلی و اردلان و قادری دست در دستند. می‌دیدم که شیخ عزالدین دارد با مریدهایش، در میانه میدان خونین پاوه در سوگ بچه‌هایی که احمدی نژاد و اسماعیل احمدی مقدم و مصطفی محمد نجار گردن‌هایشان را با سیم به پنجره بستند و در سینه‌های پر از عشق آنها سرب خالی کردند، نوحه درد می‌خواند. مرضیه که می‌خواند، همه کبوتران به خاک افتاده کردستان دوباره جان می‌گرفتند و پرواز می‌کردند. مرضیه رزازی برای کردها همان جایی را داشت که مرضیه و الهه و پوران برای ما دارند. هم سنتی بود هم امروزی، هم انبان دردهای هزار ساله مردم کردستان و برادران و خواهرانش در چهارسوی ایران بود هم خنیاگر شادی در عروسی و مولودی‌شان. او هم رفت، درست مثل شوانه قادری که پیکر پاره پاره‌اش را عساکر ولی فقیه صفوی بر خیابانهای مهاباد آنقدر کشیدند که از پوستش دیگر چیزی نمانده بود. مرضیه رزازی صدای گمشده‌ای بود که در کومه‌های سرد بیجار و خانه‌های گلی بانه و سردشت، آتش می‌شد و گرما به جان هموطنان کردم می‌ریخت. با صدای او زمستان بهار می‌شد و از تابستان به پائیز می‌رسیدیم.

مصباح یزدی راسپوتین ولایت فقیه

۲ - محمدتقی مصباح یزدی همه ویژگیهای راسپوتین را دارد. فرض کنید محمد احمدی نژاد کاترینای تزار سیدعلی خامنه‌ای است. خیلی طبیعی است که احمدی نژاد به سائقه ارادت به آستان نایب امام زمان و نوکری خاصه اش نمی‌تواند دل از ولی فقیه بکند تازه عنوان ملکه‌ایش را نیز به او مدیون است اما در عین حال راسپوتین یزدی چنان او را افسون کرده که لحظه‌ای نمی‌تواند دل از او بکند. طرف سحر می‌کند به اشاره‌های مریدان را به رقص و معلق زدن او می‌دارد، آهنگر خرم آبادی را از لرستان می‌آورد عمامه بر سرش می‌گذارد و به حجت الاسلام حائری خرم آبادی تغییر نامش می‌دهد و بچه شرور چاقوکش خرم آباد در خدمت او به مغبجه‌ای تبدیل می‌شود که صراحی در دست و پیرهن چاک و غزلخوان در خلوت شیخ به عشوگری مشغول می‌شود و بعد هم که از بیماری ایدز می‌میرد برایش مجلس عزای ویژه برپا می‌کند. مصباح یزدی حالا چنان اهل ولایت فقیه را افسون کرده که خواب نیابت امام زمان را هم می‌بیند و همین هفته پیش در جلسه‌ای از محارمش گفته بود

خدمت آقا هم می‌رسیم. نوبت ظهور نایب واقعی حضرت حجت است. (یعنی خود جناب مصباح یزدی). روز شرفیابی احمدی نژاد به بارگاه سلطان قم مصباح، حضرتش به شاگرد مسگر گرمساری گفته بود، ما شما را از بچگی می‌شناسیم و مراتب صفا و لطف و ملاحظت و مودت شما را مشخصاً آزموده‌ایم. حالا با معاونت پرویز داودی و خانم معین الاسلام و چهار وزیر در کابینه احمدی نژاد و تعیین معلم اخلاق برای کابینه از شاگردان مصباح، دنیا به کام است و ایام مستدام.

پیش از این گمان داشتیم که سرانجام یا رفسنجانی سر خامنه‌ای را می‌خورد یا سیدعلی سر علی اکبر بهرمانی را. حالا به این نتیجه رسیده‌ام که سر هر دوشان را محمد تقی مصباح یزدی خواهد خورد. بیش از یکصد و پنجاه بچه‌ای را که مصباح روی زانوی خود نشاند و بعد به کانادا و آمریکا فرستاد تا علوم و فنون جدید یاد گیرند و حالا یکی بعد از دیگری به وزارت و معاونت برگزیده می‌شوند تا سه چهار ماه دیگر بقیه بچه‌های مصباح را نیز وارد بازی قدرت خواهند کرد و تا چشم به هم بزیند یک ایران است و یک راسپوتین با مشت‌های نوکر و عتبه‌بوس که به خاطر روزگار خردی و ارتباطات ویژه با راسپوتین یزدی، در امتثال اوامر فقیهانه‌اش آماده و با اشاره حضرتش حاضرند آقای خامنه‌ای را درسته ببلعند. حالا عالیجناب اصغر حجازی فکر کند به سبک حکیم باشی تزار می‌تواند تعویذات و طلسم و جادو و جنبل راسپوتین مصباح را خنثی کند. مشکل از خود تزار فقیه است که وقتی کاترینش را می‌بیند، چنان به وجد می‌آید که از یاد می‌برد طرف تازه از بستر راسپوتین برخاسته است.

برای افغانها دعا می‌کنم

۱- تمام لحظات یکشنبه را در کنار مشاهده جای دوست و دشمن نشان دادن احمدی نژاد بر منبر سازمان ملل، دلمشغول افغانستان بودم. به یاد آن روزها که در مزار در زیر آواز جاودانه ملامدجان پوران، سر به مسجدی می‌بردم که اهل مزار معتقد بودند پیکر شاه ولایت در آنجا خفته است. به طالقان می‌رفتم که بعدها پایگاه احمدشاه مسعود شد. به میمنه، به کابل، به هرات، به فراه و زابل و قندهار، روزهای جمعه بزکشی را تماشا می‌کردم و شامگاه آواز استاد مهوش را در مجلس باری شفیع و بچه‌های مجله ژندون می‌شنیدم.

افغانستان سالهای خوب، سالهای نجیب، سالهای نور احمد خان اعتمادی و میوندوال. سالهای استاد خلیلی و استاد پژواک. سالهای محمدظاهر شاه بابای افغانستان و جشن تولدش با حضور پرشکوه بچه‌های فرهنگ و هنر، گلچین و خاطره پروانه و سفیری بزرگوار چون تفضلی که همه ادیبان و اهل اندیشه افغانستان عاشقش بودند.

دکتر گردیزی در دانشکده حقوق دوره دکترا را می‌دید. ما در دوره لیسانس بودیم اما در خوابگاه دانشجویان خارجی جلوی ساختمان باشگاه، زیر پنجره گردیزی می‌نشستیم تا آواز محمد نعیم را بشنویم. گردیزی حالا رئیس بخش دری رادیو آلمان است. احمد جلالی هم مثل او رئیس بخش فارسی بود منتها در صدای آمریکا و حالا وزیر کشور افغانستان است و برگزار کننده انتخابات.

افغانستان دوباره زنده می‌شود. در کوچه‌ها صدای عاشقانه پوران با ملامدجان، گوگوش با من آمده‌ام و استاد مهوش و محمد نعیم جاری است. افغانستان از آتش طالبان و مجاهدین ریشو بیرون آمده است. تازه اول عشق است و دمکراسی رویائی دور. با این همه مقدم «شاغلی، آزادی و دمکراسی به افغانستان خوش باد».